گفت‌وگوی «جوان» با مادر و خواهر ورزشکار شهید «سعید مسلمی» از شهدای مدافع حرم

سعید پیش از آنکه استاد کاراته باشد مربی اخلاق بود

■ زینب محمودی عالمی

شهید سعید مسلمی یکی از پنج شهید مدافع حرم شهر اراک است که در دفاع از حرم حضرت زینب (س) به شهادت رسید. سعید از جوانان دهه هفتادی بود که قهرمانی و بزرگمردی‌اش زبانزد مردم شهرشان بود. وقتی با مادر شهید صحبت می‌کردم، به رغم دلتنگی‌ها، از اینکه پسر جوانش فدایی بانوی مقاومت شده و نزد حضرت زینب(س) سربلند است، افتخار می‌کرد. خواهر شهید نیز از زخم زبان نااهلان گله داشت و تکیه کلامش این بود که باید شهید را درست شناخت و درست به جامعه معرفی کرد، چراکه آنها آشنایان آسمان و غریبان روی زمین هستند. آنچه می‌خوانید حاصل همکلامی ما با مادر، خواهر و یکی از شاگردان شهید مدافع حرم سعید مسلمی است که از نظر تان می‌گذرد.

بانو باجلان مادر شهید

حاج خانم! چند فرزند دارید؟ سعید چندمین فرزند شما بود؟

من شش فرزند دارم که پسرم سعید متولد سال ۷۰ و آخرین فرزندم بود. از کودکی خیلی بچه آرام، صبور، با محبت و قانعی بود. بسیار با ایمان بود و نمازش را اول وقت می‌خواند. همیشه با وضو بود. به من و پدرش بسیار احترام می‌گذاشت با اینکه آخرین فرزندم بود ولی از همه فرزندانم بزرگتر بود. یعنی کارهایی می‌کرد که از سنش بیشتر بود.

غالباً مادرها به فرزند آخرشان احساس دلبستگی بیشتری دارند. با این وجود چطور حاضر شدید به سوریه اعزام شود؟

اگر سعید امسال به سوریه نمی‌رفت، سال‌های دیگر می‌رفت. در وصیتنامه‌اش نوشت، من با اراده خودم و داوطلبانه به سوریه رفتم. ولی اگر شهید شدم بدانید این راه را خودم انتخاب کردم. راه خدا را رفتم و ناراحت نشوید. به من گفت، مامان جان من به سوریه می‌روم. شما چند پسر دیگر داری اگر شهید شدم در سرای آخرت شفیع شما هستم. گفت مامان تا روزی که خداوند در تقدیرم نوشته همان قدر عمرم است پس چه خوب که با احترام و با شهادت از دنیا بروم. اگر پایان عمرم در دفاع از حریم اهل بیت شهید نشوم اینجا در خیابان می‌میرم یا در خانه از دنیا می‌روم. پس بدان اگر خدا لایق دانست شهید شدم ناراحت نشو و ناراحتی‌ات به خاطر حضرت زینب(س)، امام حسین(ع) و حضرت علی اصغر(ع) باشد و از خدا بخواه هر چه صلاح است همان شود.

چطور اعزام شد و چگونه با خبر شهادتش روبه‌رو شدید؟

کارهای اعزامش را از قبل کرده بود. یک روز زنگ زدم که سعید جان کجایی؟ گفت، من می‌روم پادگان و از آنجا به کمک حضرت زینب(س) می‌روم. فردایش ساعت دو به من زنگ زد و خداحافظی کرد. تا یک ماه به من زنگ نزد. بعد از ۵۰-۴۰ روز که رفته بود از سپاه آمدند گفتند آقا سعید در یکی از روستاهای حلب محاصره شده است. ان شاءالله آزاد می‌شود. من سه ماه چشم به راه بودم. مدام ذکر می‌گفتم و متوسل می‌شدم که بعد از سه ماه گفتند آقا سعید را در بیابان‌های حلب پیدا کردند که به همراه تعداد دیگری از همرزمانش شهید شده‌اند. شهید زهره وند و آقا سعید در یک روز به شهادت رسیدند. خیلی از همرزمانش می‌گفتند آن روز آقا سعید جان ما را نجات داد.

با دلتنگی مادرانه‌تان چه می‌کنید؟

یک مادر خیلی نگران بچه‌اش می‌شود. ولی خدا را شاکرم که شهادت قسمت پسرم شد. من هم مادرم و خیلی دلتنگ پسرم می‌شوم اما راضی‌ام که پسرم در راه دفاع از حرم اهل بیت به شهادت رسید. اینکه می‌گویند خوبان می‌روند، درست است. پسرم با آنکه فرزند کوچکم بود اما راه راست را به ما نشان می‌داد. سعید برای دفاع از حضرت زینب(س) به سوریه رفت و فردای قیامت پیش امام حسین(ع) سربلند هستم. خدا را شکر می‌کنم.

زهرا مسلمی خواهر شهید

شما خواهر بزرگ‌تر شهید بودید. به عنوان یک خواهر بزرگ‌تر آقا سعید ته تغاری خانواده‌تان را چطور تعریف می‌کنید؟

برادرم متولد ۱۹ فروردین ۱۳۷۰ بود و ۹ آبان ۱۳۹۴ به شهادت رسید. من دو خواهر و چهار برادر داشتم که آقا سعید فرزند آخر خانواده بود. من از برادرم ۱۲ سال بزرگترم. کودکی مان در روستا گذشت. آقا سعید اراک به دنیا آمد و در اراک بزرگ شد. از ابتدا به دنبال ورزش و تهذیب نفس رفت. بعدها عضو سپاه پاسداران شد و برای دفاع از اسلام مرز نمی‌شناخت. می‌گفت هر سرزمین اسلامی که احتیاج به دفاع دارد من عازم می‌شوم و اگر مسلمانی صدای مظلومی را در عالم بشنود و به دفاع برنخیزد بویی از مسلمانی نبرده است. برادرم روحیه ظلم ستیزی داشت. همیشه صبور بود. لبخند به لب داشت و در کارهای خانه به مادرم کمک می‌کرد. باشگاه ورزشی داشت و مربی کاراته بود. بچه‌ها و جوان‌ها را از کوچه پس کوچه‌ها جمع می‌کرد و به سمت ورزش سوق می‌داد.

برادرتان چه تاریخی به سوریه اعزام شد؟

سعید ۱۵ مهر ۹۴ اعزام شد اما نامه‌ای بعدا از سپاه برای ما آوردند که فروردین برای رفتن به سوریه تقاضا داده بود و بالاخره مهر ماه برای اولین بار به سوریه رفت و آبان ماه هم در شمال حلب به شهادت رسید. ما می‌گفتیم نرو، بابا مامان ناراحتند اما می‌گفت، من برای دفاع از اسلام می‌روم. یک روز تلویزیون دختر کوچک سوری را نشان می‌داد که مجروح بود. سعید گفت اگر این بلا را سر کودکان شما بیاورند چه می‌کنید؟ من ۱۲ سال از برادرم بزرگترم اما او بزرگی خاصی داشت. اخلاقش از کودکی با ما فرق می‌کرد. همیشه با وضو بود. سه برادر دیگرم هم اهل تقوا هستند. پدرم با کارگری و نان حلال فرزندانش را بزرگ کرد. کشاورز بود و الان کارگر محیط‌زیست است. با رزق حلال ایشان و تربیت صحیح مادرمان، سعید به مقام شهادت رسید.

در صحبت‌هایتان به ورزشکار بودن برادرتان اشاره کردید. در این مورد بیشتر توضیح دهید.

سعید مربی کیوکوشینگ کاراته بود. در مسابقات استانی رتبه داشت. یک بار مادرمان به او گفت: سعید چند سال است که کاراته کار می‌کنی و مربی هستی، پس چرا پول جمع نمی‌کنی؟ در جواب گفت: مامان همین که بچه‌ها را از کوچه خیابان جمع کنم و به سمت ورزش بیاورم خیلی ثواب دارد. بعد از شهادتش شاگردانش به منزل پدرم می‌آمدند و می‌گفتند آقا سعید شهریه ما را جمع می‌کرد و برای بچه‌های بی‌بضاعت لباس می‌خرید. برادرم دو باشگاه ورزشی داشت. شاگردان زیادی هم تحت نظر داشت. از ۱۸ سالگی در مسابقات کاراته مقام آورده بود و در وصیتنامه‌اش نوشته بود؛ ورزش را برای اسلام انجام دهید. روزی می‌رسد که به ورزشکاران احتیاج پیدا می‌شود.

آخرین دیدارش با خانواده چگونه گذشت؟

روزی که می‌خواست برود، ما خیلی گریه می‌کردیم ولی سعید خیلی خوشحال بود. انگار می‌خواست بال در بیاورد. وقتی از کوچه رد می‌شد بر می‌گشت عقب را نگاه می‌کرد و لبخند می‌زد. شوق رفتن داشت. انگار فرشته‌ها او را می‌بردند. همان لحظه که سعید رفته بود، به مادرم الهام شده بود پسرش دیگر بر نمی‌گردد. همیشه گریه می‌کرد. از زمانی که برادرم به سوریه رفت دیگر از او خبری نداشتیم. ۹ آبان که شهید شد، خانواده سه ماه از سرنوشتش بی‌خبر بودند. شب و روز نداشتیم تا اینکه ۱۸ بهمن خبر دادند سعید شهید شده است. ۱۹ بهمن پیکرش را به اراک آوردند و در گلزار شهدای اراک آرام گرفت.

از نحوه شهادت آقا سعید اطلاع دارید؟

سعید تیربارچی بود. شهید زهره وند که همشهری‌مان بود همزمان با برادرم به شهادت رسید. سعید چون تیربارچی بود نمی‌توانستند او را بزنند. همرزمانش می‌گفتند تک تیراندازها تند و تند به طرفش شلیک می‌کردند. فرماندهشان تعریف می‌کرد ظهر که عملیات شروع شد، تا شب وهابی‌ها به طرف ما خمپاره شلیک می‌کردند. موقع اذان که شد سعید گفت حاجی بیا نمازمان را نوبتی بخوانیم. فرمانده‌شان می‌گفت به خودمان گفتیم این جوان ۲۴ ساله وسط آتش جنگ فکر نماز است. آخر آتش زیاد بود. نماز را نوبتی خواندیم. فرمانده‌اش می‌گفت از نحوه دقیق شهادت برادرم اطلاع نداریم اما همرزمش می‌گفت سعید ۲۰۰ متر از ما جلوتر بود. همان جا به شهادت رسید و پیکرش مدتی در منطقه ماند و بعد از آزادسازی آن منطقه پیکرش را برای ما آوردند. سعید که شهید شد ما سه ماه خبری از او نداشتیم. یک شب خواب دیدم جمعیت زیادی به سمت بهشت زهرا می‌روند. سعید روی دوش جمعیت بود. تیشرت مشکی تنش بود و یا زهرا روی آن نوشته شده بود. به من گفت به خدا من می‌آیم و با وعده‌ای که در خواب به من داده بود بعد از سه ماه پیکرش برگشت.

پاسخ تان به کسانی که به خانواده شهدای مدافع حرم طعنه می‌زنند چیست؟

کسانی که آرزو دارند کاش زمان عاشورا بودند الان زمان عمل است و شیعه و پیرو امام حسین(ع) با دفاع از حرم حضرت زینب(س) و حریم اهل بیت (ع) مشخص می‌شود. خیلی دردناک است یکسری افراد ناآگاه حرف‌های عجیبی را در خصوص این شهدا می‌زنند. وقتی پیکر برادر شهیدم را آوردند می‌گفتند چند قطعه استخوان برایشان آوردند، پس از گذشت قرن‌ها از تاریخ عاشورا اگر مسلمانی یاور امام حسین(ع) شود حقش این نیست که زخم زبان بشنود.

به کسانی که به مدافعان حرم و خانواده‌های شهدای مدافع حرم طعنه می‌زنند که برای پول به سوریه می‌روند می‌گویم پول در قبال جان ارزشی ندارد. برادرم ۲۴ سال سن داشت. پنج سال بود که لباس پاسداری انقلاب اسلامی را به تن کرده بود. مادرم برای آخرین پسرش آرزوها داشت. می‌خواست او را داماد کند. سعید داشت راضی می‌شد که ازدواج کند. برادرم حتی حقوقی که از سپاه می‌گرفت برای خودش خرج نمی‌کرد. از نظر مالی وضعش بد نبود. حتی در وصیتنامه‌اش قید کرده حقوقش را به بچه‌های کم درآمد و برای باشگاه ورزشی و ایام فاطمیه نذری بدهیم. ولی برخی طعنه می‌زنند که چیزی به آنها دادند که می‌روند! اصلا میلیاردها تومان بدهند، کل جهان را بدهند فکر نکنم راضی باشیم یک تار موی عزیز ما کم شود. ولی آنهایی که ایمانشان کم است طعنه می‌زنند. به کسانی که طعنه می‌زنند مدافعان حرم برای پول می‌روند می‌گویم می‌توانند خودشان بروند. اگر عشق و ارادت به اهل بیت پیامبر(ص) نبود ما طاقت داغ عزیزانمان را نمی‌آوردیم. الان هر روز مادرم به مزار پسرش می‌رود و اگر روزی یک یا دو بار به مزار برادرم نرود آرام نمی‌گیرد.

شهید سعید مسلمی در کنار مادرش

سید یوسف حسینی
یکی از شاگردان شهید

شیفته اخلاق استاد بودیم

شهید سعید مسلمی دوست و استادم در رشته کیوکوشینگ کاراته بود. از سال ۹۱ به باشگاه آقا سعید می‌رفتم. تأثیر اخلاقی که این شهید روی جوان‌ها می‌گذاشت خیلی زیاد بود. اخلاقش خیلی خوب بود. به ما سفارش می‌کرد به پدر و مادرمان احترام بگذاریم. سعی می‌کرد همه را به گفتار خوب راهنمایی کند. شهید مسلمی خرج بی‌بضاعت‌ها را می‌داد. جوان‌ها را به ورزش جذب می‌کرد و بچه‌ها و جوان‌ها را با هزینه خودش بیرون می‌برد. با بچه‌ها دوست بود. همه شاگردانش شیفته اخلاقش شده بودند. حتی با بچه‌های کوچک در پارک فوتبال می‌کرد. آقا سعید پیش از آنکه استاد کاراته باشد مربی اخلاق بود. بعد از شهادتش جوانان زیادی برای رفتن به سوریه داوطلب شدند و همه تصمیم گرفتند راه او را ادامه دهند. حرف آقا سعید این بود که حضرت زینب(س) یک بار به اسارت رفت و دیگر نباید به اسارت برود. من هم دوست دارم و باید برای دفاع از حرم بی‌بی بروم. الان جوانان زیادی به مزارش می‌روند و با شهید درد دل می‌کنند. دوست داریم راهش را ادامه دهیم. خوب یادم است یک شب قبل از اینکه اعزام شود همه بچه‌ها را جمع و خداحافظی کرد.

گزارش

حضور چشمگیر اقلیت‌های مذهبی در دفاع مقدس

■ احمد محمد تبریزی

دفاع مقدس یکی از جلوه‌های بارز همدلی و یکرنگی در تاریخ معاصر ایران است. در واقع جنگ تحمیلی اتحاد دوباره مردم ایران برای دفاع از میهن را بیشتر از هر زمان دیگری به رخ دیگر کشورها کشید. هنگامی که صدام ناقوس جنگ را به صدا درآورد در معادلاتش جایی برای همبستگی ایرانی‌ها در نظر نگرفته بود و تمام اتکایش را بر توان نیروهای نظامی‌اش گذاشته بود.

به گزارش «جوان» در طول هشت سال جنگ تحمیلی اقلیت‌های مذهبی همانند دیگر گروه‌های جامعه حضوری چشمگیر در جبهه‌ها داشتند. آنها بدون توجه به صحبت‌های تفرقه افکنانه دشمنان، همپای رزمندگان تمام قد مقابل متجاوزان به مرزهای کشور ایستادگی کردند. حضور رزمندگان اقلیت‌های مذهبی در جبهه شئون مختلفی را در بر می‌گرفت و تنها به حوزه نظامی محدود می‌شد. بسیاری از این رزمندگان در کارهای فنی و تخصصی مشغول فعالیت شدند و با استفاده از مهارتشان خدمات گرانبهایی ارائه دادند. اگر تاریخ دفاع مقدس را ورق بزنیم نام صدها صنعتگر مسیحی را می‌بینیم که در جبهه‌ها برای تعمیر و راه‌اندازی خودروها و ادوات نظامی تلاش می‌کردند.

براساس اعلام بنیاد شهید ۸۸ تن از شهدای جنگ تحمیلی مسیحی، ۹ نفر زرتشتی و ۱۶ نفر کلیمی هستند. در مورد دیگری ۴۰۰ ایرانی ارمنی که قبلاً خدمت زیر پرچم خود را انجام داده بودند، به طور داوطلبانه به جبهه‌ها اعزام شدند و به دفاع پرداختند. ارامنه‌ای هم که توانایی حضور در مناطق جنگی را نداشتند در پشت جبهه‌ها کاملاً همراه با فضای جبهه‌ها بودند و همدلانه از رزمندگان حمایت می‌کردند. به همین منظور در سال ۱۳۶۰ نیز به دلیل شرایط جنگی کشور شوراهای سه‌گانه خلیفه‌گری ارامنه ایران با انتشار اطلاعیه‌های رسمی، ارامنه ایران را از برگزاری مراسم جشن سال نو مسیحی بر حذر داشتند.

■ **دفاتر هماهنگی برای کمک به جبهه‌ها**

با شروع جنگ تحمیلی از سوی نمایندگان اقلیت‌های دینی در مجلس شورای اسلامی و همچنین نهادها، نشریات، انجمن‌ها و مؤسسات وابسته به آنان بیانیه‌ها و اعلامیه‌هایی صادر شد که در همه آنها به آمادگی ارامنه، آشوریان، کلیمیان و زرتشتیان ایران برای مشارکت در جنگ و کمک به برادران مسلمان و پاسداری از استقلال کشور اشاره شده است: «جنگ تحمیلی عراق علیه جمهوری اسلامی ایران اولین و مهم‌ترین مسئله‌ای است که باید همه ما آن را در رأس تمامی امور قرار داده و به آن رسیدگی کنیم. مسئله‌ای که تا حل عادلانه و پایان آن همه مسائل را تحت‌الشعاع قرار داده و باید قرار دهد.»

گروه مشترک اقلیت‌های مسیحی ارمنی و آشوری، زرتشتی و کلیمی و رهبران دینی و مسئولان جامعه ارمنی ایران هم آمادگی همه جانبه جامعه ارمنی ایران را در راه پاسداری از دستاوردهای ملت ایران و تمامیت ارضی میهن اعلام و دفاتر هماهنگی برای جمع‌آوری کمک‌های نقدی و جنسی و ارسال آنها به جبهه‌های جنگ و مناطق جنگ زده دایر کردند. این دفاتر با هماهنگی و سازماندهی گروه‌های فنی داوطلب، آنان را به همراه گروه‌های اعزامی برای امور تدارکات و بازسازی به جبهه‌های جنگ و مناطق پشت جبهه اعزام داشتند. مهم‌ترین خدمات این دفاتر در کنار کارهای نظامی در زمینه تعمیرات ماشین آلات سنگین و سبک، راه سازی، برق و مخابرات به رزمندگان بود. برای نمونه گروه ۲۲ نفری مهندسان و متخصصان ارمنی توانست طی دو هفته کار شبانه‌روزی در مناطق پشت جبهه، بیش از ۱۴۰ خودروی نظامی و خدماتی را کاملاً تعمیر و برای استفاده مجدد به جبهه ارسال کند. همچنین اعزام پزشکان و پرستاران به جبهه‌های نبرد نیز یکی دیگر از فعالیت‌های مهم ستادهای پشتیبانی جبهه‌های جنگ تحمیلی در میان اقلیت‌های دینی ایران محسوب می‌شود.

■ **شهید ۲۲ ساله ارمنی**

برادر وانیک باقداساریان، شهید ارمنی که در ۲۲ سالگی به شهادت رسید، درباره حضور برادرش در جبهه‌ها می‌گوید: وانیک سال ۱۳۶۰ با اصرار فراوان عازم جبهه‌های نبرد حق علیه باطل در غرب (مریوان) و پس از مدتی به جنوب (دارخوین) شد و به مدت ۱۸ ماه در خط مقدم علیه مزدوران بعثی جنگید. وانیک به دلیل علاقه‌ای که به مکانیکی داشت، در این کار تبحر خاصی پیدا کرده بود، من هم برای منصرف کردن او از رفتن به جبهه کارگاهی را در زیرزمین خانه پدری ام تدارک دیدم و ماشینی هم برای او خریدیم اما همه اینها مانع از رفتن او به جبهه نشد.

این برادر شهید با اشاره به اصرار برادرش برای اعزام به جبهه و روحیه ایثارگری او، بیان می‌کند: روزی وانیک به من گفت: اگر قرار باشد همه از رفتن به جبهه خودداری کنند و ماندن را ترجیح دهند، پس چه کسی باید از مملکت دفاع کند. من هم وقتی این شور و اشتیاق او را دیدم، تسلیم شدم و گفتم: خدا به همراهت، حالا فهمیدم تو دیگر بزرگ شده‌ای، تو مسئول زندگی خودت هستی بنابراین دیگر مخالفتی ندارم.

بازخوانی دفاع مقدس و نقش قومیت‌ها در آن می‌تواند بار دیگر یأس و ناامیدی را بر دل بدخواهان نظام حاکم سازد. اقلیت‌های مسیحی ارمنی و آشوری، کلیمی و زرتشتی ایران در طول هشت سال دفاع مقدس صدها، جانباز و آزاده تقدیم کردند. رهبر انقلاب هم در دیدار سال گذشته‌اش با خانواده شهید آشوری «روبرت لازار» موکداً تأکید بر این حضور کردند و فرمودند: «اقلیت مسیحی، هم ارامنه و هم آشوری، در انقلاب و جنگ سربلند بیرون آمدند.»

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۴۹۸۹

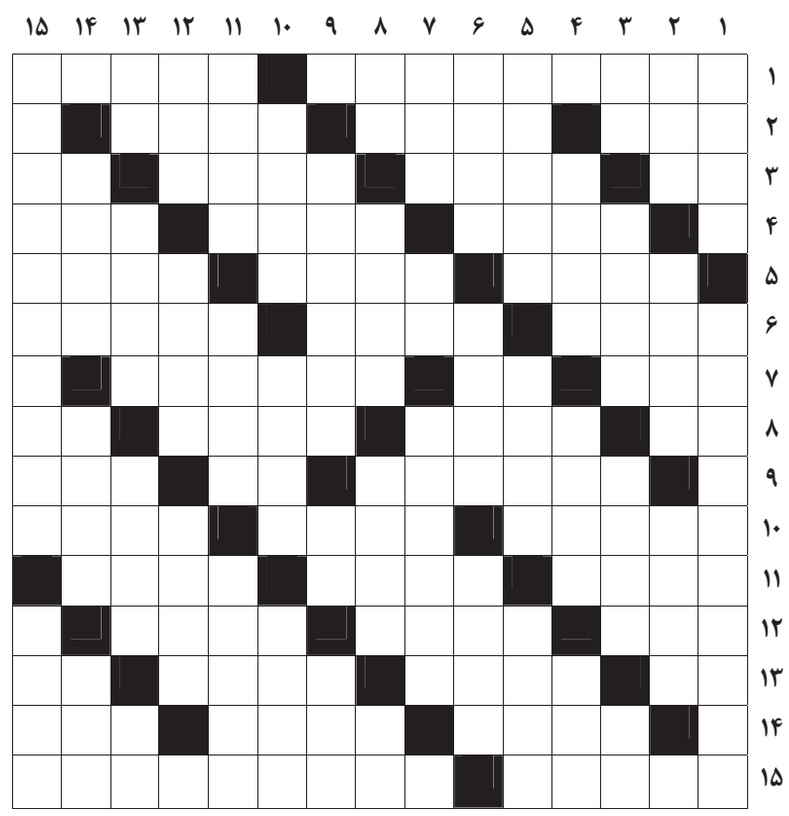

از راست به چپ

■ ۱- نویسنده رمان معروف شاهزاده و گدا- میل به غذا ■ ۲- از احزاب نژادپرست آلمان- آماده سفر- مرد بی زن ■ ۳- نام قدیم فرانسه- اسوه و نمونه- دعوا- تکرار حرفی ■ ۴- معجزه جاوید پیامبر- آدمکش- کشور لیما ■ ۵- سمت راست- همراه دارا- از ماشین‌های راه‌سازی ■ ۶- هلاک؛ نیستی- عرصه بوکس- نوعی بورس و برنج ■ ۷- حرف شرط- نوعی ویتامین- اعلامیه حزبی ■ ۸- حرف انتخاب- مخفی‌شدن در جایی به قصد حمله به دشمن- بسیار نکوهنده- پوستین وارونه ■ ۹- بستنی یخی- یک لحظه- ثروتمند ■ ۱۰- طبیعی و عادی- برنج‌فروش- محل ذخیره اندوخته دنیوی ■ ۱۱- کبر و خودخواهی- قدرت و نیرو- نان خردشده در آبگوشت ■ ۱۲- خوشحالی و شادی- خاتم پیامبران- از اصول دین ■ ۱۳- جفت ماده- جزیره اندونزی- نام چندتن از پادشاهان انگلیس- حرف همراهی ■ ۱۴- فیلسوف نوبل برده انگلیسی و صاحب اثر تاریخ فلسفه غرب- تره تیزک- کینه و دشمنی ■ ۱۵- شرمندگی- معادل فارسی دوپینگ

از بالا به پایین

■ ۱- نحاس- تیم فوتبالی قدرتمند در آلمان ■ ۲- شتر- ورزش تسلط بر امواج ذهن- کماندو ■ ۳- درخت انگور- بازی خانمانسوز- آخرین چیزی که انسان از دست می‌دهد- علامت مفعولی ■ ۴- اولی صدمتر مربع و دومی مساوی- قلعه- دام ■ ۵- پرنده‌ای شکاری از جنس باز- آرزوها- بهترین جایگزین برای کسانی که به مصرف شیر حساسیت دارند ■ ۶- اتاق قطار- فیلم مسعود کیمیایی- دگرگونی ■ ۷- غزال- عدد عنقا- از بنیانگذاران جنبش عدم تعهد ■ ۸- تکرار حرف آخر- سمت و سو- نوعی بندر یا منطقه تجاری- نمایش تلویزیونی ■ ۹- میوه درشت مناطق گرمسیری- ضمیر اشاره- سگ بیمار ■ ۱۰- از شهرهای استان لرستان- نغمه و سرود- تفریق ■ ۱۱- آرایش نشده- سرانگشتان- تمجید و شناساندن ■ ۱۲- دلدار پروانه- پست و ناکس- کلمه تعلیل به معنی زیرا ■ ۱۳- پشته- مار از آن بیزار است- کلمه ضرورت- آش ■ ۱۴- روز نسیه- خودروی باربری کوچک- گردنکشی و تعدی ■ ۱۵- اطلاعرسانی؛ داده‌ورزی- خوشحال

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۲			۷		۳	۴		
۹		۵			۲			
				۴		۱		
			۵		۴			
							۸	۳
۳	۹	۷						
۶			۹		۵			
	۲	۹						
							۱	۲

جدول کلمات متقاطع
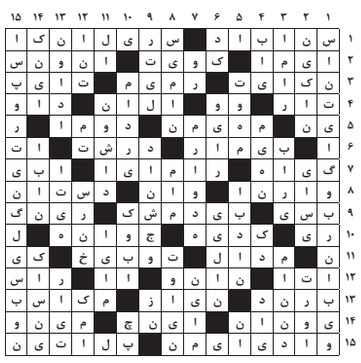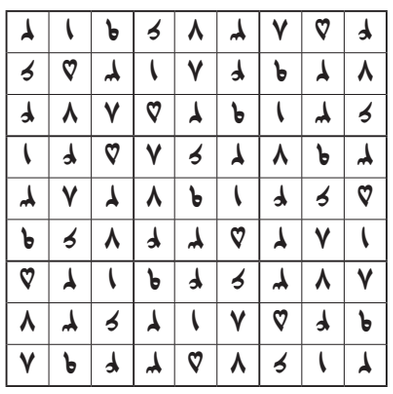
پاسخ جدول شماره ۴۹۸۸